

فرضیه‌ی اصلاح طلبی

محمد رضا تاجیک

1

با بیانی بدیویی می‌خواهم بگویم ناکامی جریان اصلاح طلبی در آنچه باید باشد و بکند، پیوند نزدیکی با فرضیه‌ی اصلاح طلبی دارد، در واقع، این ناکامی در حکم مرحله‌ای در تاریخ این فرضیه بوده و هست - دست کم به نزد همه‌ی آنانی که به واسطه‌ی این ناکامی‌ها وفاداری خود را نسبت به جریان اصلاح طلبی از دست نداده‌اند، یعنی همه‌ی آنانی که در مقام سوژه‌های سیاسی و اجتماعی هنوز از فرضیه‌ی اصلاح طلبی الهام می‌گیرند، حتی اگر واژه‌ی اصلاح طلبی را به کار نگیرند. آنچه در سیاست به حساب می‌آید فکرها، سازمان‌ها و عمل‌هایند. به بیان دیگر، ناکامی و شکست چیزی نیست مگر تاریخ اثبات یک فرضیه، البته بدین شرط که خود فرضیه رها نشود، و نیز بدین شرط که اصلاح طلبان شجاعت تجربه و تجزیه‌ی ناکامی‌های خود و گنجاندن جریان اصلاح طلبی در وجه و سطح بالاتر و غنی‌تری از تئوری و پراتیک داشته باشند، و اجازه ندهند این ناکامی(ها) شکل سوژکتیو خود را در تسلیم و انفعالی بدون مقاومت بیابد. اصلاح طلبان باید بپذیرند که جنگیدن، شکست خوردن، از نو شکست خوردن، از نو جنگیدن عین هستی و طبیعت و هویت یک جریان بالنده است، و باید بپذیرند که ناکام شدن همواره بسیار نزدیک به کامیاب شدن است. از این رو، باید جرات و شجاعت ناکام شدن و شکست خوردن را داشته باشند و از هر ناکامی سروسواتی برای مصافی دیگر بسازند. به دیگر سخن، فرضیه‌ی اصلاح طلبی از آن رو که فرضیه است هم چون هر فرضیه‌ی دیگری از امکان و استعداد ابطال‌پذیری برخوردار است، اما از آن رو که یک فرضیه‌ی واحد و کلان (برای همه‌ی مراحل کنش) و یا فراتاریخی نیست، امکان برخاستن ققنوس وار از خاکستر خود و حلول در کالبد فرضیه‌ی دیگر را دارد. پس، اصلاح طلبی یک فرضیه‌ی مستمر است و تا فرضیه‌بودگی‌اش استمرار دارد، ناکامی و شکست جزء هستی‌شناختی و راز و رمز مانایی و پویایی آن است. هر ناکامی موجب و موجد انشقاق اصلاح طلبی و آشتی آن با خودش است.

2

اما تجربه‌ی اصلاح طلبی «واقعا موجود» در تاریخ اکنونش چندان در قاب و قالب گزاره‌های فوق نمی‌گنجد، زیرا به رغم این که اصلاح طلبی می‌خواست «فرضیه» باشد، برخی اصلاح طلبان از آن «مفروض» ساختند و به رغم این که اصلاح طلبی می‌خواست یک «گفتمان» باشد، برخی اصلاح طلبان از آن «ایدئولوژی» ساختند، و بدین ترتیب، اصلاح طلبی را تبدیل به فراروایتی کردند که اصلاح را بر/در خود نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد.

اکنون اصلاح‌طلبان در آن نقطه‌ی تاریخی‌ای ایستاده‌اند که پایان نیست، آغاز است. بدیو می‌گوید: یک نقطه لحظه‌ای درون یک رویه حقیقت است که انتخابی بین دو گزینه (انجام این یا آن کار) آینده کل فرایند را تعیین می‌کند... تقریباً همه‌ی شکست‌ها به این واقعیت مربوط می‌شوند که با یک نقطه به شکلی نادرست برخورد شده است. محل هر شکست در حکم درسی است که در نهایت می‌توان آن را در کلیت ایجابی ساختن یک حقیقت درج کرد. اما نقطه می‌تواند محل پیروزی نیز باشد، زیرا هر شکست از ما دعوت می‌کند تا آن نقطه‌ای را بجوییم و تبیین کنیم که اینک اجازه نداریم در آن شکست بخوریم یا دعوت می‌کند که شکل درست برخوردش با آن نقطه را بیابیم. اصلاح‌طلبان باید رمز و راز بازیگری (کنش‌گری) در این نقطه را دریابند و با هوشیاری گزینه‌ای را انتخاب کنند که فرایند در تاریخ‌بودگی/ماندگی - و به تبع فرضیه‌بودگی/ماندگی مستمر - آنان را تضمین می‌کند. گزینه‌های نهفته در نقطه‌ای که امروز در مقابل اصلاح‌طلبان قرار گرفته و آنان را به انتخابی تاریخی فرامی‌خوانند عبارتند از: گزینه‌ی میان سیاست به‌مثابه اندیشه‌ای خودمختار و مستقل که هدفش یافتن عرصه‌هایی نوین برای تحقق اراده‌ی عام است و مدیریت دولت، بدیو می‌نویسد: «گزینه‌ی میان سیاست حاضرسازی یا نمایش مردم در نزد و برای خودشان و سیاست بازنمایی و نمایندگی مردم، گزینه‌ی میان کنش و کنش‌گری فرهنگی، اجتماعی، اندیشگی و سیاسی و کنش و کنش‌گری صرفاً سیاسی، گزینه‌ی میان دلبستگی به قدرت سیاسی و «تصرف قدرت سیاسی»، به منظور جابه‌جا کردن قدرت موجود توسط قدرتی دیگر - قراردادن امر قدرت، دولت و تصرف قدرت در مرکز هستی‌شناسانه‌ی خود - و دلبستگی به قدرت اجتماعی و فرهنگی و گفتمانی و زیباشناختی و تلاش برای تصرف ریزبده‌های جامعه و قدرت منتشر در سلول‌های آن، گزینه‌ی میان تحزب و جنبش، گزینه‌ی میان توقف منفعلانه در خود (آنچه اکنون واقعا هستند) و عبور (امتناع و تخطی) از خود.

3

فضای میان این گزینه‌ها همان نقطه‌ای است که اصلاح‌طلبان امروز اجازه ندارند در آن شکست بخورند. اگر بپذیریم که جامعه و نسل امروز ما از منظر کنش و کنش‌گری سیاسی معطوف به تغییر، کماکان معاصر رخداد اصلاح‌طلبی است، و با وجود این که نسبت به گذشته، جامعه‌ی ایرانی و مقولات و مقتضیات آن تا حدودی متفاوت شده و امر سیاسی و کنش‌گری سیاسی معنایی دیگری یافته‌اند و نیز، کنش‌گران مرسوم و معمول سیاسی در غروب دوران و روزگار خود به سر می‌برند، اما بسیاری از کنش‌گران اجتماعی و سیاسی هم‌چنان با همان مسئله‌ی تغییر مدنی روبه‌رویند و معاصران همان مسئله‌ای هستند که رخداد

اصلاح‌طلبی عیان کرد: شکل رادیکال سیاست تغییر دیگر مؤثر نیست، آن‌گاه باید آن نقطه‌ای را یافت و بازسازی کرد که امکان ناکامی در شرایط اکنون را به حداقل می‌رساند. آن نقطه، بی‌تردید، نقطه‌ی درنگی نقادانه و واساختی است: نقطه‌ای که در آن ناکامی و شکست می‌تواند ما را به‌سوی یک گام به جلو یا دو گام به پس پرتاب کند.